

دکتر محمود بستانی

اسلام و روان شناسی

ترجمه محمود هوشم

بستانی، محمود، ۱۳۱۶ -

اسلام و روانشناسی / محمود بستانی؛ ترجمه محمود هوشم. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.

ISBN 978-964-971-034-1

۳۸۳ ص

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: الاسلام و علم النفس.

پشت جلد به انگلیسی: Islam & Psychology

واژه نامه.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. روانشناسی اسلامی. الف. هوشم، محمود، مترجم. ب. ب. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۸۵

BP۲۳۲ / ۶۵ / ۵ الف ۵۰۴۱

م۷۴ - ۱۲۰۸ / ۳۲

کتابخانه ملی ایران



اسلام و روانشناسی

دکتر محمود بستانی

ترجمه محمود هوشم

ویراستاران: موسی دانش - جعفر شریعتمداری

چاپ سوم ۱۳۸۷ / ۱۰۰۰ نسخه / قیمت ۲۸۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی، صندوق پستی ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹

شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ - ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

Web Site: www.islamic-rf.ir

E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار مترجم
۱۹	مقدمه
۲۳	بخش اول: اصول روان‌شناسی رفتار
۲۵	فصل اول- اصول محرک‌های رفتاری
۳۷	خلاصه فصل
۳۹	فصل دوم- اصول روان‌شناسی وراثت و محیط
۴۰	۱- ابعاد ذهنی
۴۸	۲- ابعاد روانی
۵۴	خلاصه فصل
۵۵	بخش دوم: اصول روان‌شناسی و مراحل رشد و نمو
۵۷	فصل اول- مراحل مقدماتی
۵۷	توصیه‌های مربوط به بهسازی وراثت
۵۸	۱- مرحله گزینش همسر
۵۹	۲- مرحله انعقاد نطفه
۶۱	۳- مرحله بارداری

۶۲	۴ - مرحله آغاز تولد
۶۳	۵ - مرحله شیر دادن
۶۷	فصل دوم- مراحل کودکی
۶۷	مقدمه
۶۸	۱ - مرحله اول کودکی
۹۰	۲ - مرحله دوم کودکی
۱۰۴	مراحل رشد و نمود در مرحله دوم کودکی
۱۱۳	فصل سوم- مرحله بزرگسالی
۱۱۳	۱ - مرحله نوجوانی (بلوغ)
۱۱۹	۲ - مرحله نوجوانی و بعد از آن
۱۲۵	خلاصه فصل
۱۳۱	بخش سوم: اصول روان شناسی و طبقه بندی آنها
۱۳۳	فصل اول- طبقه بندیهای مختلف رفتار
۱۳۴	الف- طبقه بندی رفتار از نظر علم روان شناسی
۱۳۷	۱ - طبقه بندی مزاج
۱۳۷	۲ - طبقه بندی صفات شخصیتی
۱۳۹	ب- طبقه بندی رفتار از نظر اسلام
۱۳۹	وحدت رفتار روانی- اعتقادی
۱۵۷	فصل دوم- صفات شخصیت
۱۵۷	۱ - صفات ذهنی
۱۵۹	۲ - صفات درونی یا مزاجی
۱۷۳	۳ - صفات اجتماعی
۱۷۷	۴ - صفات اعتقادی
۱۸۱	فصل سوم- اصول روان شناسی و بیماریها

۲۰۵	بخش چهارم: اصول روانی و راههای تنظیم آن
۲۰۷	فصل اول- سائقه‌های روانی و راههای تنظیم آن
۲۰۸	وابستگی اجتماعی و وابستگی الهی
۲۱۳	هدف یا نیت
۲۱۷	تقدیر الهی و تقدیر اجتماعی
۲۲۵	تقدیر اجتماعی و محبت
۲۳۰	تقدیر اجتماعی و عزت
۲۳۴	استقلال ذاتی یا احترام ذات
۲۴۰	سیطره طلبی و برتری جویی و ارتباط آنها با تقدیر اجتماعی
۲۴۸	تقدیر ذاتی [ارزیابی خود]
۲۴۹	تقدیر مرضی از خود
۲۴۹	احساس حقارت
۲۵۶	احساس گناه
۲۶۳	روان‌نژندی و سواسی
۲۶۷	مرثیه ذات [سرزنش خود]
۲۷۴	احساس گناه به معنای عبادی
۲۷۹	نیازهای ضروری یا نیاز تملک جویی
۲۸۲	نیازهای زیبایی‌گرایی
۲۸۵	نیاز به امنیت
۲۸۷	نیاز به امنیت روانی
۲۹۱	نیاز یا سائقه زندگی
۲۹۸	دوستی و دشمنی
۳۰۴	اعلام لفظی
۳۰۴	روی آوردن به دیگران
۳۰۹	فصل دوم- سائقه‌های زیستی و راههای تنظیم آنها
۳۱۰	خواب
۳۱۲	خواب و شب

۳۱۴	خواب سرشب
۳۱۴	خواب نیمه شب
۳۱۵	خواب بین الطلوعین
۳۱۶	خواب عصر
۳۱۷	خواب نیمروز (قیلوله)
۳۱۷	خواب دیدن (رؤیا)
۳۱۸	اقسام سه گانه رؤیا
۳۲۳	تقسیم بندی دوگانه رؤیا
۳۲۶	رؤیا و روان‌نژندی
۳۲۸	جنس
۳۳۰	نقش واقعی جنس
۳۳۴	گفتگو و معاشرت
۳۴۲	رؤیای بیداری
۳۴۳	رابطه عشقی
۳۵۴	غذا
۳۵۹	فهرست آیات قرآن
۳۶۱	فهرست احادیث و روایات
۳۷۱	فهرست اشخاص، کتابها و مکان‌ها
۳۷۳	واژه نامه

پیشگفتار مترجم

مطالعه و تحقیق پیرامون انسان چیزی نیست که از نظر تاریخچه به علم روان‌شناسی به معنای جدید مربوط شود. در این زمینه گنجینه‌های علمی فراوان و با ارزشی وجود دارد که پیرامون موضوع انسان اما در قالب کتب فلسفه و اخلاق نگاشته شده است و دستیابی بدانها مستلزم فحص و غور فراوان و تعلیم اصطلاحات خاص آن علوم می‌باشد. اگرچه مجال بررسی شیوه‌های برخورد علوم فلسفه و اخلاق با موضوع انسان و روان نیست، لکن باید به سهم چشمگیر این دو در تکوین روان‌شناسی اعتراف کرد.

از فلسفه و اخلاق افلاطونی و ارسطویی گرفته تا فلسفه و اخلاق ماتریالیستی اپیکوری و رواقی، همه ذخایری بودند که در فاصله چندین سده دوران تاریک اسکولاستیک کلیسا رو به فراموشی گذاشته بودند و جز در یک دوره نسبتاً کوتاه که به نام دوره نهضت انسان‌گرایی شناخته شده است، این علوم درخشش و ظهوری نداشتند. نهضت انسان‌گرایی را معمولاً مصادف با حرکت رنسانس برمی‌شمرند، اما بایستی ادعا کرد که حرکت رنسانس مصادف با افول نهضت انسان‌گرایی است، که این ادعا را با تأمل و درنگ در حرکت رنسانس می‌توان اثبات کرد. رنسانس را از نظر تاریخی باید معلول دو حادثه مهم در بستر تاریخ دانست:

الف - بروز جنگهای صلیبی که موجبات آشنایی تمدن غربی با تمدن اسلامی را فراهم آورد.

ب - شروع نهضت ترجمه که به دنبال آن نهضت انسان‌گرایی (humanism) (۱۷۰۰ - ۱۴۵۰ م) به وجود آمد.

نهضت ترجمه با ترجمه آثار دانشمندان مسلمان به زبان لاتین شروع می‌شود. اروپای قرون وسطی بتدریج از طریق نوشته‌های مسلمانان با فرهنگ یونان باستان آشنا می‌شود، و همین شناخت نقطه عطف و بازگشت به خویشتن یا شروع نهضت انسان‌گرایی است که به حرکت ترجمه مستقیم از زبان یونانی به لاتین و آشنایی مستقیم با فلاسفه یونان باستان منجر گردید.

ترجمه آثار ارسطو در قرن سیزدهم خصوصاً منطق صوری ارسطو به صورت پایه نظری تعالیم کلیسا در می‌آید و بلافاصله در خدمت اثبات تثلیث و مشاجرات کلامی دوران اسکولاستیک قرار می‌گیرد. ترجمه آثار افلاطون در قرن پانزدهم و به دنبال آن آشنایی با فلاسفه رواقی عمق دیگری به الهیات مسیحی می‌بخشد و آن را از حالت بساطت اولیه خارج می‌سازد. از بعد اخلاق نیز معنویت منحنی قرون وسطایی و رهبانیت آن در تعامل با واقعیت‌گرایی اسلام بیش از پیش عقب می‌نشیند و آشنایی با فلسفه اپیکوری و ماتریالیسم دموکریست (ذیمقراطیس) باعث می‌گردد تا این روند تسریع یابد. همه آنچه گفتیم باعث می‌شود تا حرکت اعتراض آمیز آیین پروتستان نه برای شکستن حاکمیت کلیسا، بلکه برای حفظ همین حاکمیت و تطبیق آن با اوضاع پیش آمده خود از انگیزه اصلی پیدایش رنسانس باشد، و همه فشار این هجوم فرهنگی سیاسی را از کلیسا به سمت منطق و فلسفه ارسطویی و افلاطونی معطوف سازد. آنچه از این کارزار پیروز درآمد کلیسا بود و آنچه در این میدان پایمال شد، همان فرهنگ اومانیستی بود. شناخت ارسطو و افلاطون و رواقیون که میوه و ثمره جنبش و نهضت بازگشت به خویشتن بودند، به اروپایی این باور را بخشید که علی‌رغم قرن‌ها خفتگی و تحقیر روزگاری پیشگام دانش و معرفت بوده است، اما انفجاری بودن رنسانس باعث گردید تا همه چیز تحت الشعاع آن قرار گیرد و اروپایی چنین باور کند که رنسانس نقطه عطف همه این حوادث مهم است، ولی در واقع خود نتیجه و حاصل همین خودباوری بود که پیش از دو نیم قرن تلاش و مداومت برای به دست آوردنش صرف گردید، لکن رنسانس را از این جهت می‌توان نقطه عطف دانست که فرهنگ و تمدن جدیدی را پایه‌گذاری کرد.

تمدن نوپایی که با قدرناشناسی به مانند فرزند ناخلفی ابتدا ریشه های خود را سوزانید و از مبانی و نظامهای اخلاقی و فلسفی برید و اولین بی حرمتی را به ساحت الگوهای مؤثر در خودباوری خویش نمود.

این تمدن از یک طرف به علت رشد سریع و غیر مترقبه و از طرف دیگر به علت غرور کودکانه اش ناشیانه تمام عقده های حقارت ناشی از توقف چند سده اخیر خود را بر سر فلسفه و اخلاق و صاحبان این علوم خراب کرد، و با دفن دوران تاریک قرون وسطی ناخواسته تعصبات مقدس مآبانه علم گرایی (scientism) و آفست طبیعت گرایی (noturalism) بر او حاکم گردید، به طوری که همین موجب شد تا به جای حقیقت جویی، قدرت طلبی و به جای ارزش و فضیلت، سود و لذت جویی بر شئون او و پایان حاکم شود.

فلسفه و اخلاق نیز که همیشه تکیه گاه روان شناسی بوده است، پس از رنسانس با خود باختگی از وضع پیش آمده، با شتاب و بدون توجه از تباین موضوع علم و فلسفه به سمت علمی کردن فلسفه و بی جهت کردن اخلاق حرکت کردند. لذا فلسفه دیگر نه به صورت یک پشتوانه نظری محکم که بصیرت می بخشد و علم بدان تکیه دارد، بلکه خود عنانش را به دست حرکت کور علم می سپارد، و علم که بنابر ماهیتش نمی تواند هدایتگر باشد، خود به آفتی تبدیل گردید که فلسفه را از جهت یابی و اخلاق را از ارزش ساقط کرد، و آنچه که به ارمغان آورد قدرت بود و سلطه که بدون کنترل عقل و بدون بصیرت فلسفه، با سرعت به پیش می رفت، و این مصداق حدیث شریف امام صادق (ع) است که:

«السائر علی غیر بصیرة لایزیده سرعة السیر الی بعداً»؛ «رهروی که بدون بصیرت و هدایت حرکت می کند، افزایش سرعت نجاتش نبخشد.»

بنابراین از بعد تاریخی نه تنها پیدایش روان شناسی بلکه پیدایش بسیاری از علوم انسانی معلول پیدایش حوادث قبل از رنسانس است نه خود رنسانس که باید بسیار در آن تأمل و تعمق کرد.

تاریخچه روان شناسی

پیدایش علم روان شناسی را باید به نیمه دوم قرن نوزدهم نسبت داد. انتشار آثار

دو دانشمند آلمانی وبر و فخنر پیرامون جسم و روان نشان داد که می‌توان کیفیات روانی را به کمیت تبدیل کرد؛ و ونست فیلسوف دیگر آلمانی نیز با انتشار کتاب روان‌شناسی فیزیولوژیک و تأسیس آزمایشگاه روان‌شناسی، شهر لپزیک را به مهد ترویج این علم مبدل ساخت. از انگلستان هم گالتن در ترویج این علم سهم قابل ملاحظه‌ای دارد، اما به‌طور کلی حرکت فیلسوفان آلمانی و انگلیسی و فرانسوی باعث شد تا دیدگاه فلسفی روان‌شناسی رنگ ببازد و تدریجاً معیار اندازه و سنجش در تعاریف پدیده‌های ذهنی و احساسی جای باز کند. پیدایش آزمونهای هوشی و شخصیتی همه و همه ارمغانهایی بودند در این مسیر. به هر حال نیمه دوم قرن نوزدهم را باید سال تأسیس روان‌شناسی به معنای جدید دانست و نیمه اول قرن بیستم را باید سنه پایه‌گذاری مکاتب مختلف روان‌شناسی دانست. مکتب ساخت‌گرایی (structuralism)، مکتب کارکردگرایی (functionalism) در اوایل سده بیستم و متعاقب آن رفتارگرایی (behaviorism) و مکتب گشتالت (gestalt) و روانکاوی (psychoanalysis) پنج مکتبی بودند که در نیمه اول قرن بیستم شکل گرفتند.

تحول روان‌شناسی به علت پیدایش گرایشهای مختلف

مسلماً نیمه دوم قرن بیستم را باید دوران گرایشهای روان‌شناسی دانست، ضعف مکاتب مختلف در تبیین رفتار از یک طرف و یکسوگیری این مکاتب از طرف دیگر باعث گردید تا به رفتار نه به صورت کلیشه‌ای آن‌گونه که در مکاتب کلاسیک نگریسته می‌شد، بلکه با واقع‌بینی مبتنی بر خردگرایی نگریسته شود و رفتار از دیدگاههای متفاوت بررسی شود، از جمله این دیدگاهها و گرایشها باید از گرایش عصبی-روانی (neuropsychology)، گرایش روانی-زبانی (psycho-linguistic) و گرایش پدیدارشناسی (phenomenism) نام برد، که هریک در پیچه و روزه‌ای نوین را بر رفتار گشودند و بسیاری مدلهای تجربی را از زوایای مختلف رفتاری به ارمغان آوردند. در گرایش نوروپسیکولوژی سعی شد، بسیاری از خصوصیات شخصیتی و حالات احساسی و عاطفی در مناطق متفاوت مغز موضع‌یابی و محدود شوند و

بدین ترتیب دانشی پایه گذاری شد که با شتاب به سمت شناخت روابط متقابل رفتار با مناطق قشری مغز حرکت می کرد.

در گرایش روانی-زبانی که حاصل مطالعات روان شناسی رشد است، و خصوصاً باید گفت حاصل پژوهشهای پایه گذار این علم، پیازه است، موضوع روان و زبان در قالب مفاهیم انتزاعی و پیچیده فراوانی مورد بحث قرار گرفت و بدین ترتیب با وضع قوانین منطقی و فلسفی فراوان در جهت شناخت فلسفه و حکمت کودک که تحقیقاً از فلسفه و حکمت بزرگسال متفاوت است، سعی و تلاش بسیار شد. مخصوصاً این که در پرتو این گرایش بسیاری از مطالعات روان شناسی درباره مفاهیم هوشیاری مانند فرایندهای ذهنی و ادراکی که برای مدت زمان کوتاهی از مقوله روان شناسی کنار زده شده بودند، مجدداً به عنوان موضوع مناسبی برای بحث و بررسی مورد توجه قرار گرفتند. امروزه ساختارهای نحوی زبان اساس علم سبیرنتیک و الهام بخش مدلهای روان شناختی مبتنی بر کاربرد کامپیوتر و استفاده از آن در شبیه سازی (simulation) می باشد. مدل اخیر با شتاب الگویی را ترسیم می کند که در آن روان به مثابه نرم افزاری است که دائماً در حال پردازش داده ها (ورودیها) از طریق حواس است و رفتار نیز در حکم همان خروجیهای این سیستم می باشد.

مترجم در این جا سعی در نقد این مدل ندارد، اما قصد دارد بسیاری از نظریات جزمی گذشته را با استفاده از تحولات اخیر این علم انکار و ابطال کند.

در گرایش پدیدار شناسی که بحق از پرحادثه ترین گرایشهای این علم است، به جنبه های درونی رفتار با استفاده از ابزار درون نگری پرداخته می شود، مانند مفاهیمی که هر فرد از خود در ذهن دارد: اراده، عزت نفس و خود آگاهی و از این قبیل پدیده های هوشیاری.

به طوری که خواهیم دید بیشترین تحولات در نظریات شخصیتی از این گرایش آغاز شده است. خلق مفاهیم نوینی همانند وجود گرایی (existentialism)، انسان گرایی (humanism) و خلق نظریه های شناختی (cognitive theories) همه حوادثی بودند که زوایای جدیدی را بر معمای رفتار گشودند. در انگیزستانسیالیسم آنچه مهم است آینده است نه گذشته، و انسان آزاد است تا خود را و چگونه بودن خود را انتخاب کند. مهم این است که در مانگر قادر باشد

برای هر فرد از جامعه که نیازمند باشد، تصویری روشن و صحیح ارائه دهد. در انسان‌گرایی بر خلق استعدادها و تعالی انگیزه‌های انسانی تأکید می‌شود. روان‌شناس انسان‌گرا برای انسان نیازهایی در سطوح مختلف تعالی قایل است و بالاترین سطح نیاز را نیاز به خودشکوفایی (self-actualisation) برمی‌شمرد، و نقش درمانگر را این می‌داند که افراد جامعه را از نیازهای سطح پایین به نیازهای سطح بالا ترشد دهد. در نظریات شناختی بر عناصر هوشیاری تأکید شده است، نه بر رفتار یا روانکاوی و مکانیزمهای ناخودآگاه و یا بر تئوریهای صفاتی و عناصر ارثی و سرشتی، بلکه آنچه اهمیت دارد دیدگاههای هر کس درباره خودش می‌باشد و این که چگونه درباره هستی و واقعیات آن فکر می‌کند.

از این سه گرایش دوتای اول بیشتر به هم نزدیک می‌باشند؛ مع‌هذا اولی در جهت مطالعه و تحقیق بر روی انسان، تعمیم رفتار حیوان به انسان را مجاز می‌داند و دومی مجاز نمی‌داند؛ و دیگر این که معتقد است مطالعه رفتار فقط باید بر روی انسانهای آزاده و متعالی انجام گیرد و بدین ترتیب انسانی را که تا حد حیوان تنزل داده شده بود، مجدداً به مقام بلند انسانیت رفعت داده است. همچنین با باز کردن بحث بهنجاری و نابهنجاری تلاش برای شناخت معیارهای بهنجاری را آغاز کرده است. مضافاً این که روان‌شناس انسان‌گرا پذیرفته است که تاکنون وضع معیار بهنجاری فقط از بررسی شخصیت انسانهای معمولی تحقق پذیرفته است، یا حداکثر از الگوی انسانهای نسبتاً موفق و پیروز همانند رئیس‌جمهور این یا آن کشور به دست آمده است و اعتراف دارد که هنوز در ارائه یک الگوی انسان کامل موفق نبوده است. و آنچه تاکنون از مطالعه در زندگینامه انسانهای نسبتاً موفق عایدشان شده جز یادآوری چیز دیگری نبوده است. لذا تمدن جدید غرب در نبود یک الگوی کامل بشدت رویه تنزل و انحطاط است. در همین جا باید گفت که قطعاً معرفی مرحله‌ای علمای دین به عنوان اسوه‌های مجسم کمال و در آخر معرفی ائمه معصومین (ع) و پیامبر اکرم (ص) می‌تواند به آرمان انسان کامل عینیت بخشد و رؤیای انسان کامل را به حقیقت مبدل سازد.

مبحث انگیزش

در خاتمه لازم به تذکر است که یکی از مباحث مهم و پیچیده روان‌شناسی

مبحث انگیزش (motivation) است. نظریه‌های مختلفی در این زمینه ابراز شده اما هنوز یک نظریه جامع و مانع که تمام رفتار را بتوان برپایه آن تفسیر کرد وجود ندارد.

از دیدگاهی کلاسیک چهار نظریه یا مدل وجود دارد که سه تای آن قابل به برانگیخته شدن رفتار هستند، این سه مدل عبارتند از: مدل لذت‌گرایی (hedonism)، مدل غریزه‌گرایی (instinctivism) و مدل سائقه (drive)؛ مدل چهارم یا شناختی (cognitive) به برانگیختگی رفتار اعتقاد ندارد.

در این جا قصد شرح مبسوط این بحث را ندارم و مجال این کار هم نیست، اما نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که قبل از ورود به بحث انگیزش، روان‌شناس ابتدا باید مشخص کند که رفتار کدام انسان را می‌خواهد بشناسد؟ اگر انسان در بند و اسیر هوا و هوس را می‌خواهد مطالعه کند، در این صورت با موجود ساده و پستی روبروست که براحتی با هر یک از مدل‌های لذت‌گرایی، غریزه‌گرایی و یا سائقه می‌توان رفتارش را شناخت، و گاه با لبخندی و نوازشی و گاه با فریادی و نهیبی رفتارش را به کنترل درآورد. اما اگر با انسان هدفدار و معناداری روبروست، در این صورت به میزان تعالی اهدافش روان‌شناسی وی پیچیده‌تر می‌شود، تا جایی که چنین موجودی را نه مدل‌های سابق می‌توانند توضیح دهند و نه مدل شناختی به معنای حاضر. به عبارت دیگر با مدل‌های موجود نه می‌توان رفتار چنین موجودی را شناخت و نه براحتی می‌توان رفتارش را پیش‌بینی و کنترل کرد. در نتیجه باید گفت که رفتار انسان‌های غیر متعالی در عین تنوع، بسیط است و هدف از همه این رفتارهای متنوع حفظ ذات و صیانت ذات است و قانونمندی‌های چنین انسانی نیز ساده است. اما مشکل در جایی است که روان‌شناس بخواهد رفتار انسان‌های بهنجار و کامل را توضیح دهد. در این رابطه گرایش پدیدارشناسی با عبور از سائقه‌های ساده زیستی به سائقه‌های سطح بالای روانی و خلق سائقه‌هایی مانند سائقه خود شکوفایی تا حدی مشکل را رفع کرده است، اما این که عروج انسان تا چه سطح از تعالی مجاز است، هنوز حل نشده است. اکثر روان‌شناسان خود شکوفایی را تا آن سطح که عقل مادی اجازه دهد و مخالف قانونمندی‌های انسان زمینی نباشد، مجاز می‌دانند، اما آن‌جا که با انسان ربوبی و ایمانی روبرو می‌گردد، گویی که تمام قانونمندی‌های انسان در خطر

از همپاشی و زوال قرار می‌گیرد، و لذا برای نجات قانونمندیها ناچار است مجوز رسیدن به چنین سطحی از تعالی را ندهد و حتی کسی را که به این سطح از تعالی رسیده باشد، لاجرم مجبور می‌گردد تا برحسب هنجارهایش او را نابهنجار خواند.

حال باید پرسید که چگونه می‌توان تعارض بین قانونمندیها و بهنجاری را حل کرد؟ قطعاً این گونه نیست که فقط انسانهای غیر متعالی قانونمندی داشته باشند، و حال آن که مشکل دنیای امروز در مورد شناخت انسانهای متعالی به علت نبود قانونمندی نیست، بلکه به دلیل نداشتن قدرت درک و ناتوانی در شناخت قانونمندیهای انسان متعالی است، و واقعیت این است که فاصله زیادی باقی است تا دنیای امروز قادر به درک انسان کامل گردد.

اما در پاسخ به سؤال فوق که چگونه می‌توان تعارض قانونمندی و بهنجاری را حل کرد، باید گفت که این امر جز با مدد گرفتن از آیین وحی ممکن نیست. با باز شدن روزنه وحی تمام نقاط کور و ابهام روشن می‌شود. بسیاری از مفاهیم پایه‌ای و اساسی در روان‌شناسی از جمله غریزه، سائقه، سلامت، بیماری و درمان از دیدگاه وحی معنای متفاوت و بعضاً متضاد با معانی موجود در روان‌شناسی دارند که درک صحیح از آنها می‌تواند چراغ راه این علم در تاریکیهای جهل انسان باشد.

بی‌شک طرح مبانی اعتقادی اسلام در زمینه‌های مربوط به انسان و روان و به زبان فنی به طوری که محققان این علم بتوانند از آن استفاده کنند، می‌تواند تحولی عظیم و زیربنایی در این علم ایجاد کند؛ و اکنون که این علم تفکرات نژادپرستانه (racialism)، القائات تیپ‌شناسی کرچ‌مروشلدن، تفکرات رومانتیکی (novelistic) که اسباب تضعیف عقل را در مقابل عناصری چون غرایز و تمنیات فراهم آورده بود و خط بازیها و دسته‌بندیهای سیاسی را که موجب شده بود روان‌شناسی در بلوک شرق رنگ پاولفی و در بلوک غرب رنگ واتسونی داشته باشد، پشت سر گذاشته است، و هم‌اینک تشنگی و عطش فراوانی برای شناخت انسان در این علم وجود دارد، امید است ان شاء الله بتوان آن را از پرتو وحی سیراب ساخت.

معرفی کتاب و مؤلف

کتابی که پیش رو دارید حاصل تحقیق شخصیتی اندیشمند در علوم قرآنی و

منابع فقه شیعه، دکتر محمود بستانی مشهور به دکتر عبدالرئوف عبدالغفور است. ایشان با بهره‌گیری از مکتب وحی و آیات و احادیث اسلامی جزو معدود اندیشمندانی است که در جهت باز کردن روزنه وحی بر علم روان‌شناسی قدم برداشته و مفاهیم و معانی با ارزشی را در این علم طرح کرده است. از جمله این مفاهیم، مفهوم شهوت و عقل است که به تفصیل در بخش اول کتاب به عنوان مفهومی پایه‌ای در تشریح مکانیسم برانگیختگی انسان شرح داده شده است.

مؤلف محترم در بخش دوم کتاب، دیدگاه اسلام را در خصوص مراحل رشد و نمو کودک بیان داشته است. اجمالاً این که مؤلف در این بخش با استفاده از احادیث فقه شیعه با شجاعت خاص یک مسلمان معتقد، آرا و عقایدی را بیان می‌دارد که با فرضیه‌های موجود روان‌شناسی اصلاً هماهنگ نیست و کمتر کسی را پروای گفتن آن است، مانند کاستن از اهمیت مرحله کودکی در تکوین شخصیت بزرگسالی، عدم طرد کامل تنبیه در پرورش کودک در مرحله دبستانی و از این قبیل که باید در این فصل بدقت بررسی شود.

در بخش سوم کتاب مفاهیمی پایه‌ای در خصوص پیشگیری و درمان بیماری از دیدگاه اسلام ارائه شده است، که مطالعه آن بر هر درمانگری لازم و ضروری است، خصوصاً این که تعریف جدیدی از بیماری ارائه می‌دهد و بیماری رانته‌ها به بیماریهای جسمی و روانی منحصر نمی‌داند، بلکه هر نوع انحراف اعتقادی را نیز در تعریف بیماری داخل می‌کند.

در بخش چهارم، مفاهیم مفرد فراوانی به عنوان نیاز یا سائقه بر شمرده شده است. از جمله این سائقه‌ها باید از سائقه‌های اجتماعی نام برد که از نظر معنی و مصداق سائقه‌های اخیر در بین انسان مادی و انسان ایمانی - بسیار متفاوت می‌باشند، خصوصاً این که یک سائقه اجتماعی خاص ممکن است فقط انسان مادی را برانگیزد و حال آن که در نزد انسان ایمانی اصلاً محرک و انگیزه نباشد و بلکه سائقه مقابل آن، بروی مؤثر باشد. از مجموع مباحث این بخش می‌توان نگاهی کلی به مبحث انگیزش انداخت. در خاتمه از خداوند متان مسألت دارم تا این اثر نفیس در شروع تحقیقات روان‌شناسی از دیدگاه اسلام مفید فایده افتد و این خدمت ناچیز از

مؤلف محترم و مترجم حقیر قبول درگاه با عظمتش افتد.

سپاسگزاری

از زحمات دوست فاضلم آقای مجید مروانی که در تمام مدت ترجمه مشوق و راهنمایم بودند، همچنین از زحمات همسر محترم که در بازنویسی ترجمه همکارم بودند، کمال تشکر و قدردانی را دارم. از گروه ویراستاری بنیاد پژوهشهای اسلامی خصوصاً جناب آقای جعفر شریعتمداری که ویراستاری ادبی این کتاب را به عهده داشتند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم.

در خاتمه آرزوی توفیق هرچه بیشتر مؤلف شریف این کتاب را از خداوند منان مسألت دارم و امیدوارم که ایشان همچنان ما را از دریای بیکران تعالیم الهی بهره‌مند و مستفیض فرمایند.

محمود هوشم

عضو هیأت علمی دانشکده پزشکی دانشگاه اهواز

دی‌ماه ۱۳۷۰ / جمادی‌الثانی ۱۴۱۲

مقدمه

علم روان شناسی رفتار انسان را در زمینه های مختلف مورد مطالعه قرار می دهد و بر زاویه ای که در عملکرد زیر منحصراً می شود، تأکید می کند. پاسخگویی به (محرک) معین.

برای این که مقصود از دو اصطلاح پاسخ و محرک روشن شود بهتر است که به مثال زیر توجه کنیم:

زمانی که به تو آزاری می رسد، به یکی از طرق زیر با آن روبرو می شوی:

۱- بدی را به بدی جواب می دهی. ۲- بدی را به نیکی جواب می دهی. ۳- خشم خود را فرو برده، سکوت اختیار می کنی.

در چنین حالاتی با محرکی روبرو می شوی (بدی) و عکس العمل، در مقابل آن، پاسخ می شود خواه این سکوت باشد یا احسان و یا مقابله به مثل. این فرایند روانی بر محرک و پاسخ مبتنی است و دو جنبه شخصیت را دربر می گیرد:

الف - جنبه ادراکی مثل تفکر، تخیل، یادآوری، فراموشی، ...

ب - جنبه وجدانی مثل اراده، تمایل، انفعال ...

زمانی که حادثه ای از حوادث را به یاد می آورید و یا بعضی از جزئیات آن را فراموش می کنید یا صحنه ای از آن را که به یاد مانده تخیل می کنید، هر کدام از

این حالات یادآوری، فراموشی و تخیل به جنبه ادراکی شخصیت مربوط می‌شوند. اما در حالتی که آرامش، تنش و یا بی‌تفاوتی از یادآوری آن حادثه به انسان دست می‌دهد در این حال هریک از این سه رفتار مربوط به جنبه وجدانی شخصیت می‌شود و در هر دو حالت فرایند روانی برپاسخگویی به محرک معین استوار است.

رفتار آدمی کاملاً براساس فرایند روانی مذکور قرار دارد و این فرایند موضوع علم روان‌شناسی را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، روان‌شناسی، رفتار انسان را از آن نظر که یک فرایند روانی است مورد مطالعه قرار می‌دهد و این نوع شناخت در صدد تعیین علل و اسباب فرایندهای روانی و تلاش برای کنترل و تعدیل آن است.

با توجه به این دو نقش مهم، سعی خواهیم کرد تا دیدگاههای اسلامی را با روان‌شناسی مادی مقایسه کنیم و نقاط مشترک بین این دو دیدگاه را در بعضی از مسائل که روان‌شناسی مادی با برداشتی صحیح و بررسی مستدل به آن دست یافته است ارائه دهیم؛ همچنین سعی خواهیم کرد تا اختلاف نظرهای موجود در روان‌شناسی مادی را از دیدگاههای مختلف ترسیم کنیم. درحالی که خود را ملزم به استفاده از روشهای روان‌شناسی مادی برای ورود به موضوع روان‌شناسی و یا استفاده از اصطلاحات آن و یا حتی متوقف شدن در محدوده‌ای که روان‌شناسی مادی خود را بدان محدود می‌سازد، نمی‌دانیم ممکن است به حوزه جامعه‌شناسی و یا فلسفه نیز قدم بگذاریم و یا بعضی از موضوعات آن را حذف کنیم.

علت عدم التزام ما به روشهای مادی این است که بررسیهای روان‌شناسی مادی در تفسیر فرایندهای روانی و تنظیم آنها، آیین وحی را مدنظر قرار نمی‌دهد. بدین صورت که انسان را آن‌گونه که هست مورد بررسی قرار می‌دهد، نه آن‌گونه که آفریده خداست و خداوند وظیفه خلیفه‌اللهی بر روی زمین را به وی محول کرده و فرایندهای روانی را با این وظیفه مهم منطبق ساخته است.

مفهوم عبودیت و پرستش، یک مفهوم مهم در تفسیر فرایندهای روانی و تنظیم آن است و پیوسته مورد تصریح مکتب وحی می باشد.

إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً...: «ما بر روی زمین خلیفه و جانشین قرار دادیم...»

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «ما انسان و جن را خلق نکردیم مگر برای عبادت کردن».

خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «مرگ و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان بهترین عمل را دارید».

منظور از خلافت یا عبادت، همان «بهترین اعمال است» که خداوند آن را از خلق فرایندهای روانی در نظر داشته است.

مکتب وحی همان طور که در اکثر بررسیهایمان خواهید دید، ابعاد مختلف رفتار، یعنی رفتار بهنجار را به نحوی که امروز روان شناسی مادی بدان دست یافته است معین می سازد. اما به گونه ای بسیار وسیع تر و کامل تر از مفاهیم مادی آن. با روشن شدن چنین اختلافاتی بین دو دیدگاه اسلامی و مادی، ضرورت دیدگاههای مختلف این دو در توضیح فرایندهای روانی و تنظیم آنها نیز روشن می شود. از این دو نتیجه می گیریم که اختلاف بین این دو، از نظر موضوع و روشها و اصطلاحات می باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون می خواهیم از فرایندهای روانی و اصول اولیه آنها یعنی محرک و پاسخ که اساس فعالیت انسان هستند، سخن به میان آوریم.